

مقدمه

در دنیای کنونی هنوز قوه عالیّه که بتواند اختلافات بین دول را حل کند وجود نداشته و مشکلات و مناقشات باید یا بوسیله جنگ یا بطریق دیپلوماسی حل گردد .
توسل بجنگ که برای رفع اختلافات در زمان قدیم و تا قرن حاضر امری عادی بود امروزه وسیله بسی خطرناک و باعث از بین رفتن میلیونها نفوس و ملیاردها ثروت میشود خصوصاً که با اختراعات جدید و نیروی تخریب عظیم آنها هیچ عقل سلیمی حاضر نیست تا آخرین حد امکان از بروز جنگ جلوگیری نماید . باینجهت روز بروز بر اهمیت دیپلوماسی که وسائل جلوگیری از جنگ و خونریزی را فراهم میسازد افزوده میشود .

بدون آنکه بخواهیم در تعریفهای مختلفی که از دیپلوماسی شده است بحث کنیم دیپلوماسی را میتوان علم و فنی نامید که بوسیله آن روابط حسنه بین دول ایجاد و نگاهداری میشود ولی باید در نظر داشت که دیپلوماسی مانند علوم طبیعی و ریاضی تابع اصول و قواعد معینی نبوده و متکی به اصول اخلاقی هم نیست . دیپلماسی عمومی ترکیبی است از سیاست خارجی کشورهای متعدد و هدف اصلی سیاست خارجی هر کشور و در نتیجه دیپلماسی عمومی در تحت تأثیر عوامل مختلفی که اغلب اوقات ضد و نقیض یکدیگرند در هر زمان تغییر کرده و نمیتوان قواعد ثابتی برای آن وضع نمود بهترین راه فرا گرفتن این علم و بدست آوردن تجربه در باره این فن بررسی و تشریح

تاریخ دیپلوماسی عمومی است که روابط سیاسی کشورهای جهان را در ادوار مختلف بیان مینماید .

بازرسی تاریخ دیپلوماسی هدف اصلی سیاست خارجی دول که در لفافه کلمات والفاظ دلفریب اظهار میشود از طرز رفتار و نتیجه اعمال آنها ظاهر میشود . حقیقت سیاستهای مختلف مانند : قاعده توازن نیروی دول - سیاست مرزهای طبیعی - انجمن اروپائی - نظریه منروئه - اصول نژادی - جامعه جهانی - خلع سلاح عمومی - تحریم جنگ فضای حیاتی و غیره مکشوف میگردد .

در قرن نوزدهم در نتیجه اختراعات و ترقیات جدید روابط کشورهای مختلف جهان در اثر تسهیلات رفت و آمد اهمیت بسیاری پیدا کرد . مداخلات دول در امور کشورهای دیگر علاوه بر اینکه در روابط خارجی و قلمرو حکمفرمائی آنها مؤثر واقع شد در داخل کشورها هم نتایج زیادی داشت . مطالعه این تغییرات و تحولات نه تنها از جنبه تاریخی مفید و سودمند میباشد بلکه به مثل معروف که « گذشته پراز آینده است » بهترین راه نما برای جلوگیری از اشتباهات و خطاهای گذشته است . اگر تاریخ اروپارا از قرن نوزدهم ببعد در نظر بگیریم خواهیم دید که حوادث و اتفاقاتی که بین ملل مختلفه پیدا شده مرتباً تکرار گردیده و چون هیچکدام از دول نتوانستند بعد از فتح و ظفر موقتی که نصیب آنها شده بود از خودخواهی و زیاده روی جلوگیری کنند تصمیمات آنها نه تنها عملی نشد بلکه اوضاع و خصوصیات تازه که علت آن از خود پیمانها ناشی میشد تیشه به ریشه آنها زده و بعد از چندی بکلی وضع را دگرگون کرده است .

کتابی که بخوانند گمان محترم تقدیم میشود قسمتی است از درسی که در دانشکده حقوق تهران تدریس شده است چون برنامه این درس فوق العاده سنگین و از انقلاب کبیر فرانسه شروع و بزمان حاضر ختم میشود چندی پیش شاگردان دانشکده حقوق برای تسهیل کار قسمتی از یادداشتهای خود را که از انقلاب کبیر فرانسه شروع شده و به جنگ ۱۸۷۰ بین آلمان و فرانسه ختم میشد چاپ کردند این مختصر که مکمل آن قسمت خواهد بود از بعد جنگ کریمه (۱۸۵۶) شروع شده و تاریخ دیپلوماسی

عمومی را تا پایان جنگ بین الملل اول (۱۸-۱۹۱۴) شرح میدهد. وقایع و اتفاقاتی که از ۱۹۱۸ بعد رخ داده است موضوع کتاب دیگری خواهد بود که انشاء الله اگر فرصت باشد بعدها منتشر خواهد شد.

در مطالعات تاریخی منابع اخبار و حوادث و بی نظری و بصیرت مورخ اهمیت زیادی دارد باینجهت در پایان کتاب فهرستی از منابع و ماخذی که مورد استفاده نویسنده واقع شده و مربوط بموضوع میشود درج گردیده ولی ذکر این نکته لازم است که بیشتر استفاده نویسنده در تنظیم این یادداشتها از دو کتاب فرانسه زیر بوده است:

تاریخ دیپلوماسی اروپا در چهار جلد تألیف آ. دبیدور

سیاست خارجی در چهار جلد تألیف امیل بورژوا

مطالعه این دو کتاب که از تألیفات بسیار مفید میباشند برای کسانی که میخواهند اطلاعاتی راجع به دیپلوماسی عمومی پیدا کنند فوق العاده سودمند بوده و مخصوصاً بشاگردان سال سوم سیاسی دانشکده حقوق توصیه میشود.

برای اینکه مطالعه این کتاب مطلوب واقع شده و فهم آن آسان باشد بخوانندگان محترم توصیه میشود قبلاً مراجعه بتاریخ عمومی بنمایند چونکه مجبوریم برای احترام از تطویل کلام ازن کرد و قایمی که جنبه تاریخی عمومی دارند خودداری کنیم مع هذا در ذیل هر صفحه توضیحاتی راجع باسامی که ذکر میشود داده خواهد شد. در فصل اول کتاب هم مختصری از وضع سیاسی کشورهای مختلف در نیمه دوم قرن نوزدهم شرح داده شده و تدریجاً به تحولاتی که بعداً رخ خواهد داد اشاره خواهد شد. در پایان چون دانشجویان دانشکده حقوق تهران کتابی بفارسی راجع بتاریخ دیپلوماسی عمومی در دست نداشتند و وقت کافی هم برای وقت بیشتری در تحریر این کتاب نبود اگر اشتباه یا قصوری در ضمن آن مشاهده شود از خوانندگان محترم پوزش میطلبد.

این کتاب در دو جلد منتشر میشود:

جلد اول: جنبش ملل اروپا و تأسیس دول جدید ۱۹۰۰-۱۸۵۶

جلد دوم: دوره صلح مسلح و جنگ ۱۹۱۹-۱۹۰۰

جلد اول

جنبش ملی اروپا و تاسیس دول جدید

(۱۸۵۶-۱۹۰۰)

انگلستان

جنگ کریمه نفوذ روسیه را در کشور عثمانی و دریای مدیترانه محدود نموده منافع انگلستان را تأمین میکنند

در اروپا سیاست دولت فرانسه بعد از شکست واترلو^(۱) تقریباً تابع سیاست انگلستان گردید و هیچکدام از پادشاهان فرانسه چه لوئی هیجدهم چه شارل دهم و چه لوئی فیلیپ نمیتوانند در برابر اشکالاتی که سیاست انگلستان در داخل و خارج کشورشان فراهم مینماید ایستادگی کنند. ناپلئون سوم نیز از این قاعده مستثنی نبوده و دوستی با انگلستان تقریباً اساس سیاست فرانسه قرار میگیرد.

در اسپانیا و پرتغال محركات اصلی انقلابات دولت انگلستان بوده و نفوذ این دولت بکلی اساس سیاست آن دو دولت را تابع نظریات انگلستان میکند.

پروس و اتریش و دول آلمان بنوبه خود نمیتوانند مخالفتی با تصمیمات انگلستان ابراز کنند.

دول ایتالیا مورد نظر انگلستان قرار گرفته و سفیر انگلستان در دولت ساردنی رسماً انقلابیون را تشویق و ترغیب مینماید.

در یونان سفیر انگلستان از هر گونه مداخله خودداری نکرده و پادشاه یونان تحت نفوذ کامل انگلستان قرار میگیرد و حتی در موقع جنگ کریمه برای اینکه دولت یونان کمکی بروسها نکند سواحل اپیر^(۲) از طرف انگلستان مورد محاصره دریائی واقع میشود.

دول اسکانديناوی نیز انگلستان را حامی خود میدانستند.

تنها دولتی که در نیمه قرن نوزدهم در مقابل انگلستان فعالیت مینماید دولت روسیه است که برای اجرای سیاست توسعه نفوذ خود در مشرق اروپا و آسیا با انگلستان رقابت میکند و حتی در دو دهه یکی بموجب معاهده آدرنسه^(۳) (سال

Waterloo (۱)

Epire (۲)

Andrinople (۳) بموجب این پیمان دولت روسیه هملا نفوذ زیادی در تمام ملل

بالکان پیدا کرد.

۱۸۲۹) بعد از جنگهایی که نیکلای اول تزار روسیه با عثمانی مینماید دیگر بموجب معاهده خونکیار اسکلهسی^(۱) (سال ۱۸۳۳) بعد از کمک هائیکه در مقابل فشار قوای مصر بدولت عثمانی میکند مزایای مهمی بدست میآورد ولی دولت انگلستان غافل ننشسته و بتحریریک اوچنک بین مصر و عثمانی در سال ۱۸۳۹ تجدید شده و بالنتیجه معاهده بغازها (۱۸۴۱) قدری از نفوذ روسیه در عثمانی میکاهد

دولت انگلستان اقدامات خود را بر ضد برقراری نفوذ روسیه در دولت عثمانی باز تعقیب نموده و بالاخره مسئله اماکن مقدسه بهانه قرار گرفته و در سال ۱۸۵۴ جنگ کریمه بین انگلستان و فرانسه و دولت عثمانی که دولت ساردنی هم بعدها با آنها میوندد از یکطرف و دولت روسیه از طرف دیگر شروع شده و در سال ۱۸۵۶ بشکست روسیه منتهی میگردد. دولت روسیه باین طریق از تمام منافع و مزایای خود در دولت عثمانی محروم شده و نفوذ انگلستان در دولت عثمانی و شبه جزیره بالکان توسعه مییابد :

در این موقع گرچه قاره افریقا هنوز کاملاً مکشوف نشده بود ولی با در دست داشتن کاپ و مداخله در امور دولت عثمانی و مصر انگلستان سعی میکند نفوذ خود را در این قاره پابرجا نموده و رقبای خود را از میدان بیرون کند .

در آسیا نیز انگلستان نفوذ خود را در هندوستان توسعه داده و تقریباً سراسر این کشور را تابع خود میسماید . در افغانستان و ایران هم مداخلاتی نموده بدون اینکه با ایران جنگی کند بموجب ماده کامله الوداد از تمام مزایائی که روسها بعد از معاهده ترکمان چای بدست آورده بودند بهره مند میشود و حتی در جنگ هرات با فرستادن سفاین جنگی خود به بنادر خلیج فارس دولت ایران را مجبور میکند از تصرف این شهر صرف نظر کند .

در این موقع باب مرآوده اروپائیان بشرق اقصی کاملاً باز نشده و رقابت دول بر سر

(۱) **Unkiar - Sklessi** بموجب این پیمان روسیه تقریباً حمایت خود را بر دولت عثمانی برقرار میکرد و بغازها برای جهازات جنگی روسیه مفتوح و بر روی جهازات جنگی دول دیگر مسدود بود .

انگلستان - فرانسه

تصرف جزایر اقیانوسیه هنوز شروع نشده بود ولی انگلستان با در دست داشتن استرالیا و زلاند جدید و بعضی از جزایر دیگر و قسمتی از هندوچین از سایر ملل نفوذ بیشتری در اقیانوسیه و خاور دور داشت .

در امریکای بعد از استقلال دول متحده امریکای شمالی به حیثیت انگلستان لطمه بزرگی وارد آمد ولی دولت انگلستان اقدامات خود را متوقف ننموده در عوض کانادا را مستعمره انگلیسی کرد و در امریکای جنوبی با تشویق انقلابیون دول مستقل امریکای جنوبی را رسماً شناخته و نفوذ اقتصادی خود را در این قسمت کاملاً برقرار می‌کند . بطوریکه ملاحظه می‌شود در نیمه قرن نوزدهم دولت انگلستان یکی از مهمترین و مقتدرترین دول جهان بوده و از این موقع بنام مثل معروف آفتاب در امپراطوری انگلستان هیچوقت غروب نمی‌کند .

فرانسه - بعد از شکست ناپلئون اول دولت فرانسه موقتاً از جرگه دول بزرگ اروپا خارج شد ولی در اثر رقابت دول اروپا و کوشش دولت و ملت فرانسه این کشور کم کم مقام از دست رفته را باز آورد .

بعد از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ و انقلاب فوریه ۱۸۴۸ و حکومت جمهوری موقتی در اواخر سال ۱۸۵۱ دو مرتبه رژیم امپراطوری با زمامداری ناپلئون سوم در فرانسه برقرار می‌شود .

ناپلئون سوم که خود را وارث ناپلئون اول میدانست سعی می‌کند اثرات پیمان وین ۱۸۱۵ را از بین برده و دولت فرانسه را دو مرتبه با وج اقتدار برساند . با جنگ کریمه ناپلئون سوم قدری بمنظور خود نزدیک میشود . مابین متحدین سابق نفاق و جنگ اتفاق افتاده و بمعیت انگلستان دولت فرانسه از این جنگ فاتح بیرون آمده نمایندگان دول مختلف اروپا در پاریس مجتمع شده و ظاهر آهر کدام از آنها سعی می‌کنند نقطه انگائی در نزد امپراطور فرانسه پیدا نمایند ولی بطوریکه بعداً شرح داده خواهد شد در نتیجه سیاست سری و شخصی و ضد و نقیض ناپلئون سوم و تحریکات ملکه و درباریان فرانسه بعد از جنگ کریمه از قدرت و ابهت دولت فرانسه کاسته میشود تا اینکه

شکست از دولت پروس اساس امپراطوری راواژگون نموده و رژیم جمهوری دوم رتبه برقرار میگردد.

اتریش - بعد از کنگره وین نفوذ اتریش در آلمان و ایتالیا توسعه پیدا مینماید و با سیاست ماهرانه مترنیخ^(۱) تا سال ۱۸۴۸ تفوق سیاسی اتریش در آلمان و در ایتالیا برقرار میماند. اما چون دولت اتریش ترکیبی از نژادهای مختلف ژرمن - مجار - اسلاو - لاتین بود توافق و وحدت نظری در امپراطوری اتریش وجود نداشت. هر کدام از این نژادها سعی میکردند خود را از رقیت سایرین رها ساخته و به استقلال یا حاکمیت بردیگران موفق شوند.

انقلابات سال ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ اساس امپراطوری اتریش را متزلزل کرد. هر کدام از نژادهای مختلف ادعای استقلال نمودند بعد از عزل مترنیخ شوارزنبورگ^(۲) صدراعظم اتریش با کمک روسیه موفق به خاموش نمودن انقلابات مجارستان و برقرار کردن نفوذ اتریش در ایتالیا و آلمان میشد ولی این امر ظاهری بوده و اختلافات نژادی در اتریش خاتمه نمییابد بطوریکه در جنگ کریمه در اثر تحریکات پروس و برای حفظ منافع اتریش در آلمان با وجود تمایل زیادی که دولت اتریش به الحاق بمتفقین داشت تا آخر جنگ این دولت وقت را در تردید گذراند و در نتیجه ناپلئون سوم از سیاست اتریش

(۱) Clément - Wince las Lothaire ' prince de Metternich
Winnburg (۱۷۷۳ - ۱۸۵۹)

سیاستمدار معروف اتریشی - سفیر اتریش در پاریس از ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۹ - نخست وزیر امور خارجه اتریش - از سال ۱۸۰۹ تا سال ۱۸۴۸ زمام امور اتریش را در دست داشت. یکی از نمایندگان میرز کنگره وین - بعد از شکست ناپلئون اول بوسیله اتحاد مقدس و سیاست تشکیل کنگره ها نفوذ اتریش را در آلمان و ایتالیا برقرار میکند - در سیاست داخلی طرفدار استبداد مطلق است - در سال ۱۸۴۸ در نتیجه شورش وین مجبور با استعفا و فرار از اتریش میشود

(۲) Felix - Louis - Jean - Frédéric ' prince de Schwarzenberg
سیاستمدار و مارشال اتریشی (۱۸۵۲ - ۱۸۰۰) - صدراعظم اتریش از سال ۱۸۴۸ - انقلابات ۱۸۴۸ را در اتریش و ایتالیا با قوه قهریه خاموش مینماید - شورشیان مجارستان را به همراهی ارتش روسیه قلع و قمع میکند - در آلمان بکمک روسیه نفوذ اتریش را دومرتبه مستقر میسازد

دلگیر گردید .

بعد از جنگ کریمه و شکست روسیه با تبلیغات نژادی و زمزمه اتحاد اسلاوها که از طرف روسیه تقویت میگرددید باردیگر نژادهای تابعه امپراطوری اتریش شروع بفعالیت نموده و دولت اتریش مجبور گردید بعد از شکست سادوا^(۲) برای متلاشی نشدن اساس امپراطوری با مجارها کنار بیاید .

باین جهت منافع اسلاوها فدای این سازش گردید قسمتی از آنها تابع اتریش و قسمت دیگر تابع مجارستان گردیدند و در حقیقت از سال ۱۸۶۷ دولت اتریش و هنگری مرکب از دو دولتی بود که بوسیله اتحاد شخصی با سلطنت فرانسوا ژوزف یک دولت متحده را تشکیل میدادند .

بعد از شکست از دولت ساردنی و دولت فرانسه در سال ۱۸۵۹ از نفوذ اتریش در ایتالیا کاسته شد و در نتیجه شکست از پروس در سال ۱۸۶۶ دست اتریش بکلی از آلمان کوتاه گردید و بالاخره شکست فرانسه در سال ۱۸۷۰ و اقدامات بیسمارک سیاست اتریش را تابع سیاست آلمان نمود .

پروس و آلمان - دولت پروس در قرن نوزدهم تحت تأثیر افکار و عقاید نژادی سعی میکنند نفوذ اتریش را از آلمان دور ساخته و با ایجاد وحدت آلمان دول آلمان را تحت تبعیت خود در آورد تا زمانی که مترنیخ صدراعظم اتریش بود اقدامات پروس جنبه مثبتی نداشت و حتی پس از عزل او و انقلابات ۱۸۴۸ فردریک ویلهلم چهارم پادشاه پروس جرئت نکرد از موقع استفاده نموده و ریاست دول آلمان را قبول کند ولی از سال ۱۸۳۰ با منعقد ساختن معاهدات گمرکی دولت پروس سعی مینماید خود را بدول آلمان نزدیک کند. اقدامات شوارزنبرگ و کمکی که دولت روسیه در سال ۱۸۴۹ به دولت اتریش کرد دولت پروس را مجبور نمود باردیگر نفوذ اتریش را در آلمان برسمیت بشناسد و همین امر باعث تصمیم جدی بیسمارک گردید که دیر یازود دست اتریش را از آلمان کوتاه کند .

پروس - آلمان - روسیه

در جنگ کریمه در اثر نصایح و عقاید بیسمارک فردریک ویلهلم چهارم نه تنها اقدامی بنفع متفقین ننمود بلکه با سیاستی که تعقیب کرد مانع الحاق اتریش با آنها گردید و سیاست بیسمارک بقدری ماهرانه بود که تمام شکایات متوجه اتریش شد و ناپلئون سوم از پروس کینه در دل نگرفت.

بعد از برقراری ویلهلم اول بسلطنت پروس بیسمارک صدراعظم پروس گردیده و سعی مینماید با موافقت ناپلئون سوم نفوذ اتریش را از آلمان برانداخته و وحدت آلمان را تحت ریاست پروس عملی کند و با شکست اتریش در سال ۱۸۶۶ و شکست فرانسه در سال ۱۸۷۰ بیسمارک بمنظور خود نائل گردید.

روسیه - بعد از شکست ناپلئون اول یکی از بزرگترین رقبای روسیه که مانع نفوذ او در مشرق اروپا شبه جزیره بالکان میگردد از بین رفت ولی دولت انگلستان که برای برانداختن ناپلئون با او متفق شده بود بعد از آنکه از طرف فرانسه خیالش راحت گردید در هر نقطه مزاحمت روسیه را فراهم کرده و با توسعه این دولت مخالفت میکند و تمام ابتکارات و عقاید مختلفی مانند اتحاد مقدس و تشکیل کنگره‌ها که از طرف الکساندر اول ابراز شد مانع مخالفت و ممانعت دولت انگلستان نگردد.

بعد از بسلطنت رسیدن نیکلای اول تزار جوان و جنگ جوی روسیه بر عکس سلف خود که با سیاست و تدبیر میخواست بمقصد برسد تصمیم گرفت باز ورمقاصد خود را عملی کند و رسماً به سفیر انگلستان در سن پترزبورگ اظهار داشت دولت عثمانی شبیه بمرد بیماری است که دیر یازود محکوم بمرگ است و ماترک او باید هر چه زودتر تقسیم شود.

تزار روسیه برای دریافت حصه خود منتظر دیگران نگردید در سالهای ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ در نتیجه جنگهای با عثمانی پیمان ادرنه را به این دولت تحمیل کرد. در سال ۱۸۲۸ در نتیجه لشکر کشی بایران پیمان ترکمان چای را بدولت ایران قبولاند. در سال ۱۸۳۳ با عقد پیمان خونکیار اسکله سی مزایای مهمی در عثمانی و در بغازها بدست آورد در مقابل سیاست روسیه دولت انگلستان نیز بیکارانه نشست. در نتیجه تحریکات

این دولت در سال ۱۸۳۹ دو مرتبه جنگ بین مصر و عثمانی تجدید گردید و پیمان بغازها در سال ۱۸۴۱ قدری از امتیازات روسیه در بغازها کاست. در سال ۱۸۵۴ در سر قضیه اماکن مقدسه که تقریباً حل شده بود در نتیجه تحریکات سفیر انگلستان در قسطنطنیه نماینده تزار روسیه منچیکف^(۱) مجبور بترک پیمان تخت عثمانی و اعلان جنگ باین دولت گردید شکست کریمه نفوذ روسیه را در دولت عثمانی از بین برد و دست آنرا از مدیترانه دور نمود. دولت روسیه که ناچار بقبول این شکست گردیده بود از این موقع از عقاید نژادی استفاده کرده و بانقویت جنبش اتحاد اسلاوها سعی مینماید ملل اسلاو را تحت تسلط و نفوذ خود در آورد. روزنامه نگارانی مانند کاتکف^(۲) با ایجاد روزنامه ها و مجلات سعی وافری برای تبلیغ اتحاد اسلاو مینمایند. ملل اسلاو هم بعضی مانند اسلاوهای تابع امپراطوری اتریش برای رهایی خود از رقیب ژرمن ها و مجارها از این عقیده استقبال میکنند ولی برخی دیگر مانند لهستانیها که به عادات و سوابق تاریخی خود علاقه داشتند بر علیه این تبلیغات عصیان کرده و در نتیجه در سال ۱۸۶۳ شورش میکنند در سال ۱۸۷۰ دولت روسیه از موقع استفاده نموده و بیطرفی دریای سیاه را بخطر نقض میکند. اقدامات انگلستان در این وقت بجائی نرسید و دولت روسیه که دو مرتبه قوت و رونقی پیدا میکند در سال ۱۸۷۸ بعد از جنگهای با عثمانی بمقصد خود نزدیک میشود ولی دولت انگلستان و صدراعظم آن دیسرایلیلی جداً مخالفت نموده و در نتیجه کنگره برلین در سال ۱۸۷۸ تشکیل و روسیه از قسمت زیادی از مزایائی که بدست آورده بود محروم میشود. بهمین طریق رقابت های سیاسی بین انگلستان و روسیه در آسیا توسعه مییابد و هر کدام از دو حریف سعی میکنند تفوق خود را در

(۱) Alexandre-Sergevitch, prince de Mentchikov (۱۷۸۷-۱۸۶۹)

دریاسلاو و سیاستمدار روسی که در موقع طرح قضیه اماکن مقدسه سفیر کبیر دولت روسیه در عثمانی بود و با ترک قسطنطنیه باعث قطع روابط دوستانه بین روسیه و عثمانی و بروز جنگ کریمه گردید.

(۲) Michel-Nikiforovitch, Katkov - روزنامه نگار روسی - از ۱۸۶۱ روزنامه مسکورا اداره نمود - طرفدار باحرارت اتحاد اسلاوها و مخالف اصلاحات جدید بود.

ایتالیا - عثمانی

ایران و افغانستان وثبت و چین برقرار سازند .

ایتالیا - در نیمه قرن نوزدهم ایتالیا مانند آلمان دولت واحدی را تشکیل میداد

شمال آن قسمتی تحت تصرف اتریش و قسمتی حکومت ساردنی را تشکیل میداد قسمت مرکزی آن تحت تسلط پاپ و دوشه های مختلف و قسمت جنوبی تابع حکومت دو سیسیل بود.

در اثر افکار و عقاید نژادی ملت ایتالیا خواهان وحدت و استقلال بود خسانواده

ساووا (۱) که سلطنت دولت ساردنی را داشت خود را پیشوای این امر دانسته سعی

وافی برای ایجاد وحدت ایتالیا بعمل میآورد ولی اقدامات ملیون ایتالیا و دولت ساردنی

در مقابل مخالفت اتریش همواره عقیم میماند تا اینکه بعد از جنگ کریمه با صدارت

کاوور و کمکی که دولت ساردنی بمتفقین نمود و تمایلی که ناپلئون سوم به توسعه

ساردنی نشان میداد در نتیجه جنگهای با اتریش در سال ۱۸۵۹ قسمت مهمی از متصرفات

اتریش بدولت ساردنی واگذار شد و بعداً در نتیجه اقدامات کاوور و گاریبالدی وحدت

ایتالیا عملی گردید . در نتیجه جنگ پروس و ایتالیا با اتریش در سال ۱۸۶۶ و نیز هم

بایتالیا ملحق شد . بالاخره در سال ۱۸۷۰ در نتیجه گرفتاری فرانسه بدون جنگ و

خونریزی شهر رم نیز به تصرف ایتالیائیها درآمده و وحدت کامل ایتالیا عملی گردید.

عثمانی - از اواخر قرن هیجدهم دولت عثمانی بواسطه نفاق داخلی ورشوه -

خواری متصدیان امر و خودسری پاشاها و حکام ولایات و سران لشکری دچار هرج

ومرج شده و روبرو تجزیه میرفت بطوریکه تزار روسیه نیکلای اول این دولت را بمرد

بیمار و محتضری تشبیه نموده و در کمین ما ترك آن نشسته بود . ولی چون منافع

دول بزرگ اروپا در عثمانی دائماً اصطکاک داشت و هیچیک از این دول راضی نمیشدند

نفوذ دولت دیگری در عثمانی برقرار شود باینجهت بانمام فسادی که در حکومت عثمانی

حکمرما بود استقلال آن از بین نرفت .

در نیمه اول قرن نوزدهم یونان آزادی خود را بدست آورد و سرستان خود

Savoie (۱)

مختاری داخلی پیدا نمود. دولت مصر فقط اسماً از سلطان عثمانی تبعیت میکرد و حتی دو مرتبه رسماً بر علیه آن وارد در جنگ گردیدواگر اقدامات دول اروپا نبود سلطنت آل عثمان راهم از بین میبرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم گرچه دولت عثمانی با تفاق دول انگلستان و فرانسه و ساردنی بر دولت روسیه فاتح شد اما اصلاحات اساسی در طرز حکومت جز در روی کاغذ بعمل نیامد و از هر طرف ملل بالکان سعی در استقرار استقلال خود نموده و برای بدست آوردن آزادی بتلاش افتادند.

اقدامات ملل بالکان برای بدست آوردن استقلال - رقابت دول بزرگ برای استقرار نفوذ در عثمانی - سوء تدبیر سلاطین عثمانی و فشار و آزار بر مسیحیان باعث شد که مسائل بالکان که بنام مسائل شرق معروف است موجب تزلزل صلح جهانی و بروز حوادث زیادی گردد که در ضمن فصول بعد شرح داده خواهد شد.

یونان - بعد از تاسیس دولت یونان ملیون این کشور در تحت تأثیر عقاید نژادی و تاریخی شروع به تبلیغات برای بدست آوردن تسالی - مقدونیه - ایپرو جزیره کرت نمودند. بعضی ها هم نظر خود را بدورتر معطوف ساخته چشم طمع به قسطنطنیه و جانشینی دولت بیزانس دوختند.

اوتون اول^(۱) پادشاه یونان نیز تحت تأثیر این عقاید قرار گرفته و گمان نمود بمعیت روسیه میتواند یونانیان را بمقصود نزدیک کند باینجهت در جنگ کریمه برای ممانعت از کمک احتمالی یونان بر روسیه سواحل یونان بوسیله جهازات انگلیسی مورد محاصره دریائی قرار گرفت.

بعد از جنگ کریمه یونان پادشاه خود را متهم کردند که از موقع مناسبی که

(۱) Frédéric - Louis Othon I (۱۸۶۷ - ۱۸۱۵) پسر دوم لویی اول پادشاه باویر - در ۱۸۳۲ بوسیله کنفرانس لندن پادشاهی یونان انتخاب شد - بزودی مورد تنفر یونانیها قرار گرفت - از سال ۱۸۴۴ در اثر فشار آزادیخواهان مجبور به برقراری رژیم دموکراسی در یونان گردید - در سال ۱۸۶۲ در موقعیکه مسافرتی بخارج از آن کرده بود حکومت انقلابی در این شهر تشکیل و او را از سلطنت خلع نمود.

در جنگ کریمه بدست آمده بود استفاده نکرده است و بر علیه او شروع با اقداماتی نمودند. این اقدامات با نظریات انگلستان نیز که با پادشاه یونان موافقتی نداشت مطابقت میکرد.

پادشاه یونان با مشاهده اقدامات موفقیت آمیز کاوربخیال افتاد با کاریبالدی داخل مذاکره شده و ارتش انقلابی تشکیل دهد تا منظور یونانیان را عملی کند ولی در ماههای فوریه و مارس ۱۸۶۲ شورش در ارتش یونان اتفاق افتاد که منجر بتوقف مذاکرات گردید در این بین دولت روسیه نیز که پادشاه یونان را ضعیف دید بخیال افتاد بر ضد او اقداماتی نمود و یکی از نوادهای نیکلای اول را پادشاه نماید. اتون اول که تمام راههای نجات را مسدود دید برای چاره جوئی مسافرتی بنواحی مختلف یونان نمود تا یونانیان را با خود همراه کند ولی ملیون غیبت او را از پایتخت مغتنم شمرده و حکومت موقتی در ۱۰ اکتبر ۱۸۶۲ تشکیل دادند.

روسیه و انگلستان که در حقیقت باعث و مشوق این انقلاب بودند هر کدام در صدد بر آمدن دست نشانده خود را بتخت سلطنت یونان بنشانند. بالاخره با واگذاری جزایر ایونی بیونان در سال ۱۸۶۳ شاهزاده ژرژ دانمارک^(۱) که دست نشانده انگلستان بود بسلطنت یونان انتخاب گردید ولی تمایل بتوسعه یونان که مورد اتفاق تمام یونانیها بود از بین نرفت.

در سپتامبر ۱۸۶۶ اهالی یونانی جزیره کرت که اکثریت ساکنین این جزیره را تشکیل می دادند بر ضد دولت عثمانی برای پیوستن بیونان انقلاب نمودند با وجود اینکه تمام دول اروپا بانضمام کرت بیونان موافقت داشتند تحریکات سفیر انگلستان در قسطنطنیه دولت عثمانی را ترغیب بر رد پیشنهاد فرانسه که مبنی بر انتزاع کرت از دولت عثمانی بود نمود. ارتش عثمانی در آوریل ۱۸۶۷ شورشیان کرت را

(۱) George I (۱۸۴۵-۱۹۱۳) پادشاه یونان - فرزند دوم پادشاه دانمارک - بعد از خلع اتون اول از طرف انگلستان و روسیه و فرانسه بیادشاهی یونان پیشنهاد شد و مجلس یونان او را در مارس ۱۸۶۳ بسلطنت انتخاب کرد - عادات و رفتار یونانیها را قبول کرد - در سال ۱۹۱۳ در سالونیک بقتل رسید

شبه جزیره ایبریا - اسکاندیناوی

منکوب کرد دولت عثمانی که انگلستان را حامی منافع خود می دید به اعتراضات دول اروپا و قی ننها دولی یونانی ها هم از تبلیغات و تقاضای خود منصرف نگردیدند .
شبه جزیره ایبریا - در نیمه اول قرن نوزدهم در نتیجه سوء تدبیر پادشاهان اسپانیا و پرتغال اغلب مستعمرات امریکائی این دو دولت از تحت تسلط آنها خارج گردید اقدامات دولت روسیه نیز که میخواست بنام اتحاد مقدس در امور اسپانیا و پرتغال مداخله کند در اثر مخالفت انگلستان بجائی نرسید .

جنگ و جدال و شورشهایی که بر سر سلطنت اسپانیا و پرتغال بین خانواده های سلطنتی این دو دولت بروز نمود باعث ضعف آنها گردید و نفوذ انگلستان در این دو کشور کاملاً مستقر گشت .

تحریکات انگلستان در اسپانیا و پرتغال باعث تعویض و روی کار آمدن کابینه های مختلف گردید و هر وقت یکی از آنها بر خلاف مصالح انگلستان قدمی بر میداشت دیری نمیگذشت که از کار میافتاد . این جریانات باعث شد که دسته جدیدی در اسپانیا برای بدست آوردن وحدت شبه جزیره ایبریا شروع بفعالیت کنند . در سال ۱۸۵۶ در موقعیکه ولیعهد پرتغال برای مسافرت با اروپا از مادرید عبور میکرد نمایشانی در این شهر بر له او داده شد در ژانویه ۱۸۶۶ نیز شورشی در اسپانیا بمنفع پادشاه پرتغال بروز نمود ولی به نتیجه نرسید . در سال ۱۸۶۸ در قانس شورش دیگری بر ضد ملکه ایزابل (۱) صورت گرفت و سلطنت یک شاهزاده پرتغالی پیشنهاد گردید ولی پادشاه پرتغال با این پیشنهاد مخالفت کرد و اتحاد شبه جزیره ایبریا متوقف ماند بعداً بطوریکه شرح داده خواهد شد انتخاب پادشاه اسپانیا با سیاست فرانسه و آلمان تماس پیدا نمود و نقشه هواخواهان وحدت اسپانیا و پرتغال بکلی از بین رفت .

اسکاندیناوی - در قرن نوزدهم در مقابل ادعاهای نژاد های ژرمن و اسلاو

(۱) Marie-Louise - Isabelle II (۱۹۰۴-۱۸۳۰) ملکه اسپانیا از سال ۱۸۳۳ تا سال ۱۸۴۳ مادرش نیابت سلطنت را عهده دار بود . سلطنت او مورد مخالفت همیش دون کاراو واقع شده و مدت ۷ سال جنگ بین آنها ادامه داشت . از سال ۱۸۴۳ زمام امور را در دست گرفت . در سال ۱۸۶۸ در نتیجه یک شورش نظامی از اسپانیا بفرانسه فرار کرد

اسکاندیناوی - دول متحده امریکای شمالی

در ممالک اسکاندیناوی (سوئد-نروژ-دانمارک) تبلیغاتی برای وحدت نژادی اسکاندیناوها شروع گردید.

از سال ۱۸۴۰مجموعی در سوئد و دانمارک برای توسعه فکر وحدت نژادی تشکیل شد ولی پادشاهان ونجبا که بشخصیت کشورهای خود علاقه زیادی داشتند مانع پیشرفت این افکار میشدند.

در اختلافی که بین دانمارک و دول آلمان در سر قضیه دوشه ها بروز نمود در سال ۱۸۴۸ پادشاه دانمارک متوسل به اتحاد اسکاندینا و ها گردیده و عده زیادی از اهالی سوئد بعنوان داوطلب وارد ارتش دانمارک گردیدند. پادشاه سوئد اسکار اول^(۱) نیز ارتش خود را تجهیز نمود و با کمک اروپا ترک مخاصمه المومنه^(۱) بامضاء رسید.

خطر دیگری که بعد از ژرمنها متوجه اسکاندیناوی میشد نفوذ روسها در فنلاند و لاپونی بود پادشاه سوئد شارل پانزدهم^(۲) در سال ۱۸۵۹ طرفدار جدی اتحاد اسکاندینا و ها گردید و در ژوئیه ۱۸۶۳ طرح پیمان اتحادی بین سوئد و دانمارک تهیه شد ولی فوت فردریک هفتم^(۳) پادشاه دانمارک باعث شد که پیمان بامضاء نرسد در سال ۱۸۶۴ در مورد اختلاف بین دانمارک و پروس و اتریش و دول آلمان در باره قضیه دوشه ها ناپلئون سوم و دول اروپا از کمک به دانمارک دریغ نمودند و باشکست دانمارک فکر اتحاد اسکاندینا و ها نیز از بین رفت.

دول متحده امریکای شمالی - از سال ۱۸۵۰ بین دول شمالی و جنوبی دول

(۱) Joseph - Francois - Oscar I (۱۷۹۹-۱۸۵۹) پسر برناردت در سال ۱۸۴۴

بجانشینی پدرش پادشاه سوئد گردید.

(۲) Malmoe -

(۳) Charles - Louis Eugène, Charles XV (۱۸۲۶-۱۸۷۲) از سال ۱۸۵۹

بجانشین پدرش پادشاه سوئد گردید.

(۴) Charles - Christian Frédéric VII (۱۸۰۸-۱۸۶۳) از سال ۱۸۴۸

بجانشین پدرش پادشاه دانمارک شد.

دول متحده امریکای شمالی

متحده امریکا اختلافاتی درباره قضیه بردگان و آزادی بازرگانی خارجی پیدا شد. اهالی جنوب که بیشتر از کشاورزی استفاده میکردند طرفدار استفاده از بزرگان و آزادی بازرگانی خارجی بودند چون باین تریب میتوانستند اجناس خود را بهای خوبی بفروش رسانده و کالاهای صنعتی را با قیمت ارزان بدست آورند. برعکس قسمت شمالی که از سال ۱۸۳۰ در اثر مهاجرت اروپائیان توسعه زیادی پیدا کرده و اهالی آن کارخانجات زیادی تأسیس کرده بودند آزادی بازرگانی خارجی را مانع بزرگی برای پیشرفت کار خود میدیدند و بارژیم بردگی نیز مخالف بودند.

در سال ۱۸۵۲ رژیم چهارناحیه که از مکزیك منتزع و به دول متحده امریکای شمالی ملحق گردیده بود مورد اختلاف شمالی ها و جنوبی ها گردید ولی بالاخره سازشی در این موضوع بین آنها حاصل گردید اما تبلیغات شمالی ها برای از بین بردن بردگی و انتخاب آبراهام لینکلن^(۱) در سال ۱۸۵۹ بریاست جمهوری باعث تشدید اختلافات گردید در ۴ فوریه ۱۸۶۱ دول جنوبی کنگره تشکیل داده و خود را از سایر قسمتهای دول متحده امریکای شمالی مجزی نمودند و ارتش جنوبیها برای دفاع از سرحدات تجهیز گردید. دول شمالی که مخالف این تجزیه بودند نیز بسیج نموده و در نتیجه جنگ بین شمالیها و جنوبیها شروع شد این جنگ که مدت ۴ سال طول کشید بنفع شمالی ها خاتمه یافت.

در ۲۲ سپتامبر ۱۸۶۲ لینکلن رژیم بردگی را لغو کرد و بعد از اتمام جنگ در سال ۱۸۶۵ اصل آزادی تمام مردم و لغو بردگی در پیمان اتحاد دول متحده امریکا گنجانیده شد. در سال ۱۸۶۷ تعرفه گمرکی برای حمایت صنایع داخلی برقرار گردیده و دول متحده امریکای شمالی از این تاریخ شروع بفعالیت در سیاست

(۱) Abraham Lincoln (۱۸۰۹-۱۸۶۵) سیاستمدار امریکایی- وکیل مجلس ایلینو آدر ۱۸۳۴ نماینده کنگره در ۱۸۴۶- از سال ۱۸۴۹ تقاضای لغو بردگی را نمود در ۱۸۵۹ بریاست جمهوری انتخاب شد- جنگ انفصال بین شمالیها و جنوبیها شش هفته بعد از انتخاب او به ریاست جمهوری شروع شد- لینکلن با تصمیم راسخ برنامه خود را تعقیب کرد- در سال ۱۸۶۴ دو مرتبه بریاست جمهوری انتخاب گردید- در ۳ آوریل ۱۸۶۵ فاتحانه وارد پایتخت جنوبیها شد چند روز بعد توسط یکی از متعصبین جنوبی بقتل رسید

جهان مينمايند .

کانادا - در اثر وقایعی که در دول متحده آمریکا اتفاق افتاد دولت انگلستان برای

از بین بردن اختلافات بین نژادهای فرانسوی و انگلیسی در ۲۹ مارس ۱۸۶۷ دو مینیون کانادا را تأسیس کرد بدون آنکه رسماً از انگلستان جدا باشد دو مینیون کانادا با اتکاء به انگلستان شروع بتبلیغات برای ترویج مهاجرت باین کشور نمود و در اثر مساعی و زحمات مهاجرین روز بروز توسعه یافته و با اتحاد قطعی که بین نواحی مختلف آن بوجود آمد صنایع و کشاورزی کانادا روز بروز تقویت گردید .

مکزیک - دولت مکزیك از سال ۱۸۲۱ استقلال خود را اعلام داشت و در نتیجه

از دواجهای زیادی که بین بومیان که اکثریت اهالی را تشکیل میدادند با خارجیان نژاد جدیدی که ترکیبی از نژادهای بومی و خارجی بود در مکزیك بوجود آمد .

در اوائل امر کلیسای کاتولیک که خود را مروج تمدن میدانست در نتیجه تبلیغات

دامنه دار قریب یک سوم از اراضی مکزیك را بدست آورد. از سال ۱۸۴۰ مکزیکیها

نفوذ و تملك کلیسای کاتولیک را مانع پیشرفت اقتصادی و سیاسی خود شمرده بر ضد

آن شروع با اقدام نمودند. جنگ با دول متحده امریکای شمالی در سال ۱۸۴۸ و انتزاع

چهار ناحیه از مکزیك بیشتر باعث بیداری حس ملی آنان گردید، در نتیجه انقلابی

در مکزیك رخ داد که نزدیک بود اساس اتحاد آنها را از بین ببرد. در ۲۶ ژوئن ۱۸۵۶

اموال کلیسا ضبط گردید و قانون اساسی سال ۱۸۵۷ دول متحده مکزیك را امر کباز

۲۷ دولت مانند قانون اساسی دول متحده امریکای شمالی بوجود آورد .

عرفی نمودن قوانین و ازدواج نیز با بیرون کردن ژنرالیتهها صورت عملی بخود

گرفت . محافظه کاران قسمت مرکزی شروع بمخالفت با این حکومت کردند

ولی در نتیجه مساعی ژوآرز (۱) رئیس انقلابیون اقدامات آنها بجائی نرسید و اصلاحات

(۱) Benito, Juarez (۱۸۷۲-۱۸۰۶) سیاستمدار مکزیکی - از سال ۱۸۵۱ نایب

رئیس جمهوری و سردسته شورشیان گردید - در ۱۸۶۱ وارد مکزیکو شده و زمان امور

را در دست گرفت - در موقع سلطنت ماگزیمیلیان ژوآرز دست از مقاومت برنداشت و در

اثر کوشش او سلطنت ماگزیمیلیان ادامه پیدا نکرد - در ۱۸۶۷ ارتش فرانسه از مکزیك

خارج شد و ماگزیمیلیان بقتل رسید و ژوآرز مجدداً رئیس جمهور مکزیك گردید - اقدامات

و اصلاحات اساسی بدست ژوآرز صورت گرفت .

اقتصادی شروع شد.

از سال ۱۸۵۹ کاتولیکها که منافع زیادی را در مکزیک از دست داده بودند شروع به تحریک بر علیه این حکومت ملی نموده و توانستند نظر مساعد سه دولت فرانسه و انگلستان و اسپانیا را بر ضد حکومت ژوآرز جلب کنند زیرا دولت مکزیک در ۳ ژوئن ۱۸۶۱ از ادای قروض خود بدون دیگر خودداری نموده و حفظ منافع مالی فرانسه و انگلستان و اسپانیا بهانه خوبی برای مداخله در امور این دولت بود خصوصاً که در این موقع دول متحده آمریکا شمالی سرگرم تقاضای های داخلی بوده و ترسی از مداخله این دولت در بین نبود.

گرچه در صورت ظاهر سه دولت فرانسه و انگلستان و اسپانیا بایکدیگر بر علیه مکزیک متفق بودند ولی هر کدام منظور و هدف بخصوصی داشتند. ناپلئون سوم برای بدست آوردن خاطر کاتولیکها و حفظ منافع کلیسای کاتولیک اقدام میکرد انگلیسها منظورشان تقویت بازرگانی و تحصیل منابع اقتصادی بود. دولت اسپانیا که هیچکدام از این نظریات را تعصب نمیکرد میل داشت مکزیک را مستعمره خود نموده یا لاقلاً یکی از اعضای خانواده سلطنتی اسپانیا را بتخت سلطنت مکزیک بنشانند.

در ماههای دسامبر ۱۸۶۱ و ژانویه ۱۸۶۲ شش هزار سرباز اسپانیولی و دوهزار و پانصد سرباز فرانسوی با کمک جهازات انگلیسی وارد مکزیک و در وراکروز (۱) پیاده شدند. ناپلئون سوم در این موقع مایل بود سلطنت ماگزیمیلین (۲) را در اسپانیا بر قرار کند و در نتیجه هم آهنگی که بین متقین وجود داشت از بین رفت. انگلیسها و اسپانیولیها مانع اعلان جنگ به ژوآرز شده و باب مذاکرات را با

(۱) Veracruz

(۲) Ferdinand Joseph Maximilien (۱۸۳۲-۱۸۶۷) امپراطور مکزیک

برادر فرانسوا ژوزف پادشاه اتریش - در ۱۸۵۷ با دختر پادشاه بلژیک ازدواج کرد. در ۱۸۶۳ در نتیجه اصرار ناپلئون سوم با امپراطوری مکزیک انتخاب شد و در ۱۸۶۴ وارد مکزیک گردید. بعد از خروج قوای فرانسوی از مکزیک در ۱۸۶۷ مکزیکها بر علیه او قیام کردند. ماگزیمیلین اسیر و محکوم بمرگ و تیرباران گردید.

او مفتوح نمودند ولی ناپلئون سوم برای پیمائش نظر خود ۴۰۰۰ سرباز دیگر گسیل داشت در این بین بیماری دزانتس اعزامی شیوع یافت و در نتیجه اصرار اسپانیولیها در ۲۳ فوریه پیمانی بین آنها و ژوآرز بسته شد که دیگر سربازان اروپائی بهانه حمله بدولتی که رسماً شناخته بودند نمیداد.

ناپلئون سوم در مقابل این وضع سردار فرانسوی را معزول نموده و بارتش فرانسه امر به پیشروی داد و در نتیجه فرانسه بکوتنها با ۶۰۰۰ سرباز برای برقراری ماکزیمیلین در مکزیک شروع با اقدام نمود، در اول امر فرانسویها دچار شکست شده و مجبور بعقب نشینی گردیدند ولی با فرستادن کمک و هزینه زیاد و بالاخره در ۵ ژوئن ۱۸۶۳ فرانسویها وارد مکزیکو شده و سلطنت ماکزیمیلین را اعلام کردند. ژوآرز نیز مجبور شد به نواحی شمالی پناهنده شود اما با پشتیبانی ملت مکزیک دست از مقاومت برنداشت.

بعد از این همه زحمت ماکزیمیلین که متوجه عدم ثبات سلطنت مکزیک شده بود و افکار این ملت را با خود مخالف میدید از رفتن بمکزیک امتناع کرد تا بالاخره در نتیجه اصرار همسرش (دختر پادشاه بلژیک) و ناپلئون سوم و پادشاه بلژیک و وعده فرانسو ژوزف در باب تثبیت حق موروثیت او و سلطنت اثریش ماکزیمیلین در ۱۹ آوریل ۱۸۶۴ به طرف مکزیک رهسپار گردید.

بمحض ورود بمکزیک در ۱۲ ژوئن ۱۸۶۴ ماکزیمیلین حس نمود که سلطنت کاتولیکی قابل دوام نیست باین جهت شروع با اصلاحات نموده و مکزیکها را در اداره امور دخالت داد. از آن طرف چون پایه و اساس سلطنتش بوسیله کاتولیکها گذاشته شده بود مجبور با طاعت او امر آنان نیز گردید و در نتیجه با هیچیک از طرفین نتوانست بسازد فقط باتکاء ارتش فرانسه تا سال ۱۸۶۷ توانست بسلطنت خود ادامه دهد.

در سال ۱۸۶۷ دول متحده آمریکا بکای شمالی که موفق برفع اختلافات داخلی خود

مکزیک - امریکای جنوبی - افریقای جنوبی

شده بودند نظریه مونروئه^(۱) را پیش کشیده و عدم مداخله دول اروپا در امور آمریکا تقاضا کردند - از طرف دیگر خطر پروس که روز بروز نزدیکتر میشد فرانسه را مجبور نمود ارتش خود را از مکزیک احضار کند و در ۱۱ مارس ۱۸۶۷ آخرین دسته سربازان فرانسوی از مکزیک خارج گردید ماکزیمیلین که بدون یار و یاور در مکزیک تنها مانده بود بوسیله یکی از افسران تسلیم ژوآرز و در ۱۹ ژوئن ۱۸۶۷ سربازان گردید.

بعد از قضیه ماکزیمیلین ژوآرز جمهوری مکزیک را تقویت و شروع با اصلاحات اساسی نموده و اتحاد نواحی مختلف مکزیک عملی گردید.

آمریکای جنوبی - در نتیجه استقلال دول متحده آمریکای شمالی از شروع قرن نوزدهم تبلیغات و فعالیت‌هایی در آمریکای جنوبی بر ضد دول مستعمراتی اروپا شروع شد. ضعف و سوء تدبیر پادشاهان اسپانیا و پرتغال نیز مؤید این جنبش گردید. دولت انگلستان هم که از منافع زیادی در آمریکای شمالی محروم شده بود برای بدست آوردن بازار تجارتي و برقراری نفوذ خود در آمریکای جنوبی از هیچ‌گونه کمک و مساعدتی بشورشیان آمریکای جنوبی خودداری نمی‌نمود. در نتیجه در نیمه اول قرن نوزدهم دول بزرگی مانند آرژانتین - شیلی - برزیل و غیره بصورت دول متحده بر اساس تشکیلات دول متحده آمریکای شمالی بوجود آمد.

افریقای جنوبی - مستعمرات انگلیسی کاپ در نیمه قرن نوزدهم شروع به توسعه نمودند. در ۱۱ مارس ۱۸۵۳ دولت انگلستان قانون اساسی برای آنها وضع نمود که تاحدی استقلال داخلی آنان را تأمین میکرد.

با اصلاحات اقتصادی و ایجاد راه آهن بزودی جمعیت این نواحی رو با افزایش

(۱) Monroe نظریه که برای اولین مرتبه از طرف رئیس جمهوری دول متحده امریکای شمالی مونروئه در سال ۱۸۲۳ برای جلوگیری از اقدامات احتمالی اتحاد مثلث در آمریکا ابراز شد خلاصه این نظریه اینست که آمریکا در امور اروپا دخالت نمیکند و هیچ دولت اروپائی حق ندارد در امور قاره آمریکا دخالت کند.

افریقای جنوبی - استرالیا - ژاپن

گذارد. عده انگلیسی و فرانسوی وهلندی و آلمانی باین سرزمین مهاجرت کرده و بنام آفریکاندرز معروف گردیدند. ترانسوآل و اورانژ نیز باین مستعمرات افزوده شد ولی دولت انگلستان دو جمهوری مستقل تحت حمایت خود بنام ترانسوآل و اورانژ تأسیس کرد. بوئر ها که ساکنین این دو جمهوری بودند بیشتر بشبانی پرداخته و آزادی خود را بکمال قوت حفظ میکرد.

استرالیا با کشف معادن طلا در استرالیا در قرن نوزدهم از هر سو مردم بطرف این جزیره بزرگ متوجه شده و در ظرف مدت کمی جمعیت این سرزمین چندین برابر گردید در سال ۱۸۵۵ دولت انگلستان چهار مستعمره در استرالیا تشکیل داد و بهر کدام از آنها آزادی زیادی اعطا نمود. این دول دارای مجلس سنا و مبعوثان و وزیران مسئول در مقابل پارلمان گردیدند. در اثر توسعه وسائل ارتباط و استخراج معادن و توسعه گله داری قدرت و قوت استرالیا رو بافزایش گذاشت و ملت استرالیا در صدد بر آمد با کمک انگلستان جزائر اقیانوسیه را تحت نفوذ خود در آورد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم استرالیا مانند دو مینیون کانادا دول متحده تشکیل داده و در بین راه دنیای قدیم و جدید رل مهمی را در اقیانوس ساکن بدست آورد. **ژاپن** - تانیمه دوم قرن نوزدهم کشور ژاپن از هر طرف مسدود و روابطی با خارجیهانداشت. حکومت آن بکنوع ملوک الطوائفی بود. امپراطور ژاپن دارای هیچگونه اختیاری نبود امور کشور بدست شوگون^(۱) که در شهر یِدو^(۲) مسکن داشت اداره میشد. رؤسای قبایل دائیمیو^(۳) و سامورائی^(۴) ها نیز دارای نفوذ زیادی بودند.

در سال ۱۸۵۴ کشتیهای آمریکائی وانگلیسی ژاپن را مجبور کردند روابط

(۱) Shogoun فرماندهان نظامی در ژاپن که مدتی عملاً بطور موروثی حکومت ژاپن را در دست داشتند

(۲) yedo شهر قدیمی توکیو

(۳) Daímio نجبای درجه اول ژاپن

(۴) Samourai نجبای درجه دوم ژاپن

بازرگانی با دنیا بر قرار کند.

در نتیجه فشار آنها در سال ۱۸۵۸ ژاپنیها پیمانهای بازرگانی با خارجیها منعقد کردند. نفرت از خارجیها باعث شد که نجبا و ملت از شوگون روگردان شده و یکنوع بحرانی در ژاپن بوجود آید. سامورائیهایی که از سوابق تاریخی ژاپن اطلاع داشتند طرفدار بر گشت بر رژیم سابق یعنی قدرت امپراطور شده و در بین آنها عده طرفدار فرا گرفتن علوم و فنون غربی گردیدند تا بوسیله آن قدرت ژاپن را تأمین کنند. از سال ۱۸۶۲ سامورائیهها دور امپراطور ژاپن موتسو هیتو^(۱) جمع شده و بالاخره در سال ۱۸۶۸ شوگون را از بین بردند.

در تحت تأثیر افکار امپراطور و طبقه منورالفکر ژاپن اصلاحات شروع شد. اشخاص عالی مقام و جوانان این کشور برای فرا گرفتن علوم و فنون غربی با اروپا اعزام شدند. راه آهن و کشتی رانی در ژاپن شیوع یافت و با نظر موافق ملل خارجی ژاپن شروع به فعالیت نمود. از این تاریخ با نگاه بسوابق تاریخی خود دولت ژاپن در اقیانوس ساکن و خاور دور آرزوهای بزرگی را تعقیب و کم کم وارد مسابقه سیاسی میگردد. چین - از سال ۱۸۴۲ بموجب پیمان نانکن انگلیسها روابط بازرگانی خود را با چین توسعه دادند. در سال ۱۸۴۴ فرانسویها بموجب پیمان و امپوا^(۲) حمایت کاتولیکها را در چین بدست آوردند با وجود این پیمانها چینیها از قتل و غارت مسیحیان خودداری نمینمودند باین جهت در سالهای ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ جهازات فرانسو و انگلستان بندر تاکو^(۳) را بمباران کرده و نمایندگان دائمی خود را بدربار چین تحمیل کردند.

در سال بعد چینیها از ورود سفرای اروپائی ممانعت بعمل آوردند در نتیجه در فوریه ۱۸۶۰ ارتش فرانسه و انگلیس بطرف پکن متوجه گردید در ۲۳ اوت پرچم انگلستان بر فراز تین تن برافراشته شد چینیها ناچار حاضر برای مذاکرات شدند ولی

(۱) Matsou-Hito (۱۹۱۲-۱۸۵۲) امپراطور ژاپن از سال ۱۸۶۷ - اصلاحات زیادی

در امور ژاپن بعمل آورد ژاپن را وارد جرگه دول بزرگ نمود.

(۲) whampoa

(۳) takou

چین

چون سفیر انگلستان تقاضای ملاقات امپراتور چین را جهت قرائت نامه ملکه انگلستان نمود و این امر نو هین بزرگی برای چینیها محسوب میشد مذاکرات قطع گردید. ارتش انگلستان و فرانسه به پیشروی خود ادامه داده و بشهو هوزیو^(۱) در نزدیکی پکن رسیدند. در اینجا باز چینیها مذاکرات را شروع و قسمتی از ارتش اروپائی را غافلگیر نموده بقتل رسانیدند، اروپائیان بچنگ ادامه داده و در ۱۳ اکتبر ۱۸۶۰ وارد پکن شدند. امپراتور چین برای مقابل نشدن با اروپائیان فرار اختیار کرد. اروپائیان هم برای انتقام قصر تابستانی امپراتور را آتش زدند تا بالاخره در ۱۴ اکتبر پیمان صلح بین شاهزاده کونگ^(۲) بنام امپراتور چین با فرانسه و انگلستان بسته شد.

انگلیسها با کمک هائیکه برای خوابانیدن شورش تائی پینگ^(۳) به چینیها نمودند مورد توجه امپراتور چین واقع شده و نفوذ زیادی در این کشور بدست آورده نظارت گمرکات چین بعهد آنها واگذار گردید و در تحت تأثیر آنها در سال ۱۸۶۳ دولت چین نمایندگانی بدر بارهای اروپا فرستاد.

در صورتیکه انگلیسها و فرانسویها با کمک توپ سیاست خود را در چین پیشرفت میدادند روسها بادیپلوماسی شروع بکار نموده با توسعه سیبری با طرف رودخانه آمور رسیده بودند. در ۱۶ مه ۱۸۵۸ ژنرال مور او یف^(۴) پیمان آیگون^(۵) را با چینیها بسته و سواحل سمت چپ آمور رسماً به سیبری ملحق گردید.

Ho-si-wo (۱)

Kong (۲) (۱۸۹۸ - ۱۸۴۲) سیاستمدار چینی - برادر امپراتور چین - از سال

۱۸۶۰ امور چین مخصوصاً روابط با خارجها را در دست داشت.

Tai-pings (۳) فرقه مذهبی در چین که مخلوطی از عقاید چینی و مذهب مسیح بود -

از ۱۸۵۰ این فرقه تاسیس گردید و تمام ناراضیها بآن پیوستند - در قسمت جنوبی چین شورش کرده و چندین ناحیه را متصرف شدند.

Nicolas . Nicolaïevich , Mouraviev 'Amouraki (۴) (۱۸۸۱ -

۱۸۱۰) سردار روسی - مدتی در قفقاز خدمت کرد - در ۱۸۴۷ حاکم سیبری شرقی شد تمام ناحیه آمور را متصرف شد.

Aïgoun (۵)